

Sunday, August 04, 2019  
10:35 AM

## **تناسخ؛ حقیقت یا توهم\***

\*\* علی حسین جعفری

### **چکیده**

در نوشتار حاضر، باور به تناسخ از جهات مختلف مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. همچنین شباهت‌ها و تفاوت‌های تناسخ با برخی باورهای دینی مثل مسخ، تجسم عمل، رجعت و معاد و ادله معتقدان به تناسخ تبیین و دلایل بطلان تناسخ و تفاوت تناسخ با باورهای دینی مشابه توضیح داده شده است. نکته محوری تحقیق، اثبات بطلان باور به تناسخ و تفاوت آن با معاد است که در مقاله به تفصیل به این مطلب پرداخته شده است و با دلایل عقلی و نقلی، نادرستی باور به تناسخ و صحت اعتقاد به معاد روشن شده است.

**کلیدواژه‌ها:** تناسخ، مسخ، رسخ، فسخ، رجعت، معاد و حکمت الهی.

---

\* تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۰۲/۱۲ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۵/۰۴/۳۰

\*\* دانش‌پژوه دکترای کلام اسلامی. جامعه المصطفی علیه السلام العالمية - مشهد مقدس.

## مقدمه

یکی از تفسیرهای غلط درباره معاد، تفسیر آن به تناسخ است. تبیین معاد با تناسخ در طول تاریخ وجود داشته است. اگرچه از تناسخ تبیین‌هایی متعددی ارائه شده است؛ اما همه تبیین‌های تناسخ با معاد موعود در ادیان آسمانی متفاوت است.

منشأ پیدایش باور به تناسخ، باور فطری انسان به یک نحو استمرار زندگی انسان است. اینکه زندگی انسان به همین عمر متعارف و عادی خلاصه نمی‌شود و باید این حیات به نحوی دوام داشته باشد تا خوبان به پاداش اعمال خوب و بدان به کیفر عمل بدشان برسند. این آیه شریفه اشاره به همین تشخیص فطری انسان دارد: «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ». (ص: ۲۸) مرحوم طبرسی رحمته الله علیه در ذیل آیه می‌فرماید: این استفهام برای توییح کفار است. استفهام توییحی و انکاری وقتی صحیح است که طرف استفهام، موضوع مورد استفهام را قبول داشته باشد.

این استمرار زندگی انسان در لسان ادیان آسمانی تحت عنوان «معاد» بیان شده است؛ اما متفکران غیر متدین به ادیان آسمانی در تبیین نحوه دوام زندگی انسان، دچار اختلاف و تحیرند. یکی از نحوه‌های استمرار زندگی انسان که توسط برخی متفکران بیان شده است، «تناسخ» است.

آنچه در این مقاله پی‌گیری شده است، اثبات نادرستی تفسیر معاد به تناسخ است. در این نوشتار خطاهای تفسیر معاد به تناسخ نشان داده شده است. این مطلب نیز به‌طور مفصل به اثبات رسیده است که معاد - یکی از باورهای صحیح در ادیان آسمانی - را دلایل عقلی و نقلی؛ بلکه فطرت سالم انسان صحت آن را اثبات می‌کند؛ اما این دلایل قابل استناد تناسخی‌ها نیست، همان‌گونه که ادله بطلان تناسخ مدرک ابطال معاد قرار نمی‌گیرد.

## ۱. مفاهیم

در آغاز به تعریف لغوی و اصطلاحی دو واژه اصلی تحقیق - تناسخ و معاد - که بیشتر مورد تأمل قرار گرفته‌اند، می‌پردازیم.

## الف) تناسخ

یکی از تفسیرهایی اشتباه در مورد معاد، اعتقاد تناسخی‌ها است. آن‌ها خواسته‌اند، گرایش درونی‌شان به بقا را تفسیر کنند؛ اما از تبیین آن عاجز مانده‌اند و با برداشت اشتباه، معاد را به تناسخ تفسیر کرده‌اند. در واقع با تفسیر معاد به تناسخ خواسته‌اند، زمینه پاداش و کیفر اعمال انسان را در همین دنیا ترسیم کنند. در ادامه این نوشتار، تناسخ از جهات مختلف مورد کندوکاو قرار گرفته است.

آنچه از تعاریف علمای لغت از واژه نسخ فهمیده می‌شود این است که آن‌ها در معنی این کلمه دو خصوصیت را لحاظ کرده‌اند:

۱. تحوّل و انتقال. ۲. تعاقب و پی هم بودن.

اما در استعمال این لفظ در مسائل کلامی فقط خصوصیت اول لحاظ شده است؛ چون تناسخ در اصطلاح کلامی، یعنی «خروج نفس از بدنی و تعلقش به بدن دیگر». در این تعریف فقط خصوصیت تحوّل و انتقال لحاظ شده است؛ اما خصوصیت تعاقب و پی هم بودن در آن اعتبار نشده است.

### تناسخ در لغت

واژه تناسخ از باب تفاعل و از ریشه «نسخ» است. نسخ در لغت به معنی ازاله، جابجا کردن مکان شیء یا جایگزین کردن چیزی به جای چیزی دیگر به کار رفته است.

(۱) فراهیدی در تعریف لغوی نسخ می‌گوید: «نسخ عبارت است از اینکه چیزی را که بدان عمل می‌شده با امر حادث دیگر از بین ببری». (فراهیدی، ۱۴۱۰ ق، ج ۴: ۲۰۱)

(۲) ابن منظور می‌گوید: «نسخ عبارت است از ابطال چیزی و جایگزین کردن شیء دیگر به جای منسوخ و نسخ عبارت است از نقل چیزی از مکانی به مکان دیگر». (ابن منظور، ۱۴۱۴ ق، ج ۳: ۶۱)

(۳) راغب اصفهانی می‌نویسد: «نسخ عبارت از اینکه شیئی را با چیزی دیگری که به دنبال آن می‌آید از بین ببری؛ چنان‌که خورشید سایه را و پیری جوانی را از بین می‌برد». (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق: ۸۰۱)

### تناسخ در اصطلاح

تهانوی در تبیین عقیده تناسخیه که در واقع همان معنای اصطلاحی تناسخ است، می‌نویسد:

«تناسخی‌ها قائل‌اند که نفوس ناطقه اگر به کمال لایقشان رسیده باشند، مجرد از بدن‌ها و وابستگی‌های بدنی و جسمانی باقی می‌مانند و به عالم قدس وصل می‌شوند؛ اما نفوسی که به کمال بالقوه‌شان نرسیده‌اند، در حال انتقال از بدنی به بدن دیگر باقی می‌مانند تا به کمالشان برسند و بعد از آنکه به کمالشان رسیدند، تنها و پاکیزه از تعلق به ابدان باقی می‌مانند». (تهانوی، ۱۹۹۶، م، ج ۱: ۵۱۲)

شهرزوری نیز در تعریف تناسخ می‌نویسد: «برخی از قدما قائل‌اند که همه نفوس انسانی بعد از مفارقت بدن به مجرد نمی‌رسند و این نفوس در حال انتقال به بدن حیوانات است. این گروه موسوم به تناسخیه و از ضعیف‌ترین حکما هستند». (الشهرزوری، ۱۳۷۲: ۵۱۹)

لاهیجی نیز تناسخ را چنین تعریف می‌کند: «تناسخ یعنی نقل نفس ناطقه از بدن بعد از موت به بدن دیگر انسانی و آن را نسخ گویند، یا به بدن حیوانی دیگر غیر ناطق و آن را مسخ گویند و یا به جسم نباتی و آن را فسخ گویند و یا به جسم معدنی و آن را رسخ گویند». (فیاض لاهیجی، ۱۳۸۳: ۱۷۲)

آقای سبحانی معنای اصطلاحی تناسخ را چنین بیان می‌کند: «تناسخ این است که نفوس بشری به‌طور دائم از بدنی به بدن دیگر منتقل شود». (سبحانی، ۱۴۲۵، ق، ج ۲: ۲۱۰)

### ب) معاد

#### معاد در لغت

معاد از ریشه «عود» گرفته شده است. طریحی در مجمع‌البحرین، عود را به «رجوع» معنی می‌کند. (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۱۱۱) و راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن، واژه «عود» را به معنی رجوع و برگشتن بعد از انصراف می‌داند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ق: ۵۹۳) همچنین آقای مصطفوی در تعریف آن می‌نویسد: «عود به معنی رجوع به

عمل است برای بار دوم، یعنی اقدام بار دوم بعد از مرتبه اول». (مصطفوی، ۱۳۶۰ ش، ج ۸: ۲۵۰)

### معاد در اصطلاح

تهانوی در معنی اصطلاحی معاد می‌گوید:

معاد نزد اهل الکلام به نام حشر یاد می‌شود و دو قسم است: جسمانی و روحانی؛ ... حشر و بعث و معاد در عرف از الفاظ مترادف‌اند و به اشتراک لفظی بر معاد جسمانی و روحانی می‌شوند. (تهانوی، ۱۹۹۶ م، ج ۱: ۶۷۵)

از جمله اصول اعتقادی متدینان به ادیان الهی اعتقاد به معاد است؛ یعنی عالمی غیر از این عالم دنیا وجود دارد که تمام انسان‌ها در آن عالم، پاداش و کیفر اعمال این دنیایی‌شان را می‌بینند. تمام اعمال انسان در این دنیا زیر نظر نگهبانان اعمال است؛ چون پاداش و کیفر بر اساس همین اعمال است. آنچه در این چند سطر اشاره شد، مضمون ده‌ها آیه قرآن و سخنان معصومین است. از باب نمونه به چند آیه و روایت اشاره می‌شود:

• و هیچ مال کوچک و بزرگی را انفاق نمی‌کنند و هیچ وادی‌ای را نمی‌پیمایند مگر اینکه به حساب آنان نوشته می‌شود تا خدا آنان را به بهتر از آنچه می‌کردند پاداش دهد. (توبه: ۱۲۱)

• و کارنامه [عمل شما در میان] نهاده می‌شود، آنگاه بزه‌کاران را از آنچه در آن است بیمناک می‌بینی و می‌گویند: «ای وای بر ما، این چه نامه‌ای است که هیچ [کار] کوچک و بزرگی را فرونگذاشته، جز اینکه همه را به حساب آورده است.» و آنچه را انجام داده‌اند حاضر یابند و پروردگار تو به هیچ کس ستم روا نمی‌دارد. (کهف: ۴۹)

• قرآن کریم سخن لقمان به پسرش را چنین نقل می‌کند: «ای پسرک من، اگر [عمل تو] هم‌وزن دانه خردلی و در تخته‌سنگی یا در آسمان‌ها یا در زمین باشد، خدا آن را می‌آورد، که خدا بس دقیق و آگاه است». (لقمان: ۱۶)

- آن روز، مردم [به حال] پراکنده برآیند تا [نتیجه] کارهایشان به آنان نشان داده شود. پس هر که هموزن ذره‌ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید؛ و هر که هموزن ذره‌ای بدی کند [نتیجه] آن را خواهد دید. (عادیات: ۶-۸)
- ابوسعید خدری روایت می‌کند: وقتی آیه «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ...» نازل شد عرض کردم ای رسول خدا آیا من همه اعمالم را می‌بینم؟ فرمود: آری. گفتیم: آن کارهای بزرگ را؟ فرمود: بله گفتیم: کارهای کوچک را؟ فرمود: بله عرض کردم: «ای وای بر من! مادرم بنشیند و برای من عزاداری کند!» (مکارم شیرازی ۱۳۷۴ ش، ج ۲۷: ۲۳۲)

با اینکه اصل معاد در میان دین‌داران، یک باور قطعی است؛ اما در مورد حقیقت و ماهیت معاد، میان متفکران معتقد به معاد و حتی میان متدینان به ادیان الهی، توافق صد در صد نیست؛ بلکه نظرات گوناگونی ارائه شده است. عده‌ای معتقد به معاد روحانی و جسمانی با بدن عنصری شده‌اند. عده‌ای دیگر معاد روحانی و جسمانی با بدن مثالی را قبول کرده‌اند و گروه دیگر فقط معاد روحانی را پذیرفته‌اند و طایفه‌ای هم فقط به معاد جسمانی ملتزم شده‌اند.

ابن‌سینا در این مورد می‌گوید:

«جهانیان در حقیقت معاد دو گروه شده‌اند: کمترین گروهی و بازپس‌ترین ایشان در خرد و زیرکی، معاد را منکرند؛ و بیش‌ترین و خردمندترین ایشان به معاد گرویده‌اند و گروندگان دیگر باره چند قسم‌اند: گروهی برآنند که «معاد» جز «کالبد» را نیست و این‌ها منکر نفس‌اند؛ و گروهی برآنند که معاد جز «نفس» را نیست؛ و بعضی برآنند که معاد هم‌نفس را و هم کالبد را هست.» (ابن‌سینا ۱۳۶۴ ش: ۳۵)

فیاض لاهیجی در مورد نظرات مختلف در مورد معاد و نیز منشأ این نظریات می‌نویسد:

در اصل وقوع معاد میان امت اختلافی نیست؛ بلکه اختلافات در کیفیت و حقیقت معاد است. مردم در مورد معاد بر پنج مذهب‌اند: اکثر متکلمین قائل‌اند به معاد جسمانی فقط؛ و اکثر علماء الاهیین به معاد روحانی فقط؛ و

کثیری از محققین هر دو فرقه قائل‌اند به معاد روحانی و جسمانی معاً؛ و اکثر حکمای طبیعیین از فلاسفه اقدمین قائل‌اند به نفی معاد مطلقاً؛ و منقول از جالینوس و اتباعش توقف است و شک در امر معاد.

و موجب این اختلافات، اختلاف در حقیقت انسان است. هر که حقیقت انسان را فقط همین هیكل محسوس می‌داند و روح را عرضی یا صورتی قائم به ماده بدن که زایل شود با موت، پس اگر با وجود این اعتقادات معتقد ملتی است و قائل به شریعتی، معاد نزد او نتواند بود مگر جسمانی فقط؛ و اگر معتقد ملتی و بر شریعتی نیست قائل به هیچ‌یک از معادین نتواند بود؛ و نزد هر که حقیقت انسان نفس مجرد اوست و بدن مر او را نیست مگر آلتی منفصل از حقیقت انسان، قائل است به معاد روحانی فقط؛ و هر که قائل است به ترکب حقیقت انسان از نفس مجرد و بدن، به نحوی که سابقاً بیان کردیم، قائل است به وقوع معادین جمیعاً؛ و هر که شک باشد در حقیقت انسان، متوقف است در امر معاد مطلقاً. (فیاض لاهیجی ۱۳۸۳ ش: ۶۲۱)

از طرفی گرایش به معاد، یک امر فطری در وجود انسان است؛ یعنی هیچ‌کسی نمی‌تواند گرایشش به بقا را انکار کند. عده‌ای که معتقد به ادیان آسمانی نبوده‌اند و حتی انسان‌های قدیم - طبق کشفیات باستان‌شناسان - باور به معاد داشته‌اند و بازماندگان مرده‌ها، اشیایی را با مرده دفن می‌کردند به این اعتقاد که آن‌ها زندگی دارند و از این اشیا استفاده می‌کنند.

#### تناسخ، تفسیر ناروای معاد

از اصول مشترک میان ادیان هندی، دو اصل «کرمه» و «سنساره» است. اصل کرمه اشاره دارد به رابطه بین عمل و آثار آن؛ یعنی هر عملی، عکس‌العمل متناسب با خود را به دنبال دارد و این عکس‌العمل هم در زندگی فعلی انسان و هم در زندگی آینده‌اش اثر دارد. (قرائی، ۱۳۸۸: ۴۷)



اعتقاد به سنساره معلول اعتقاد به کرمه است. وقتی هر عملی عکس‌العملی به دنبال داشته باشد، باید زندگی انسان دوام داشته باشد تا هر صاحب عملی به آثار خوب و بد عملش برسد. از آنجا که هندوئیسم، معاد مطابق با تعالیم دینی را قبول ندارند، برای تصویر برخورداری از آثار اعمال، معتقد به سنساره و تناسخ شدند.

مرحوم علامه رحمته‌الله در این باره می‌نویسد:

اعتقاد به تناسخ به این معنی است که بگوییم عالم محکوم به کون و فساد دائمی است، پس این عالم مشهود که آن را احساس می‌کنیم، از عالم دیگری مثل خود و سابق بر خود تکون یافته و همچنین آن عالم سابق هر یکی تا بی‌نهایت، هر عالمی از عالم سابق بر خود متولد شده است. این عالم به زودی فاسد می‌شود و پس از فساد عالم ما نیز عالمی دیگر پدید می‌آید و انسان در همه این عوالم زندگی می‌کند؛ اما زندگی‌اش در عالم بعدی مطابق و هم‌سنخ اعمالی است که در عالم قبلی انجام داده است. اگر در عالم قبلی اعمالی صالح انجام داده و در اثر تکرار اعمال خیر ملکه‌ای خوب برای خود کسب کرده باشد، هنگام مرگ جاننش از بدنش بیرون می‌آید و به کالبد بدنی دیگر می‌رود و در آن بدن زندگی خوش را از سر می‌گیرد و این زندگی خوش، پاداش اعمال صالحی است که در عالم قبلی انجام داده بود و کسی که در زندگی گرفتار اعمال زشت بوده است؛ یعنی صرفاً دل به مادیات ببندد و هوا و هوس خود را پیروی کند، همین‌که می‌میرد جاننش به بدن بدبختی حلول می‌کند و در عالم بعدی با انواع عذاب‌ها و ناملایمات دست و پنجه نرم می‌کند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۰: ۴۲۹)

### ۱. اقسام انتقال

چنانکه اشاره شد، یکی از دو خصوصیت تناسخ انتقال است؛ انتقال دارای اقسامی است که به آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- انتقال از عالم دنیا به عالم آخرت که اسمش معاد است.

۲- انتقال از حالت قوه به فعلیت، مثل انتقال نفس بر مبنایی نظریه حرکت جوهری به سوی کمالات ممکنش.

۳- انتقال نفس به واسطه مرگ، از بدن مادی به بدن مادی دیگری مثل بدن سابقش در همین عالم دنیا.

قسم سوم از انتقال نفس، همان تناسخی است که متناسخه بدان قائل‌اند. طبق این تعاریف از تناسخ، نفس انسان به‌طور دائم، بعد از پایان عمر بدنش، به بدن دیگر منتقل می‌شود و این وضعیت تا بی‌نهایت ادامه دارد.

## ۲. گروه‌های قائل به تناسخ

طبق نقل ملاصدرا، تناسخی‌ها چند گروه هستند:

۱- گروهی قائل‌اند که نفس انسان‌ها به حیواناتی که مناسب و تبلور اعمال و اخلاق انسان است، منتقل می‌شود. این گروه معتقد به امتناع تجرد نفوس انسانی هستند.

۲- گروهی از متناسخان قائل‌اند که نفوس و ارواح انسان‌های کامل بعد از مفارقت از بدنشان به عالم عقلی و ملأ اعلا متصل می‌شود و به سعادت می‌رسد که نه چشمی دیده باشد و نه گوشی شنیده باشد و نه بر قلب انسانی خطوط کرده باشد؛ اما ارواح انسان‌های غیرکامل، بعد از جدایی از بدنشان به بدن دیگر منتقل می‌شود و به تدبیر آن می‌پردازد تا به کمال برسد. برخی از این حکیمان فقط انتقال نفس انسان را به بدن انسان دیگر قائل‌اند و برخی انتقال به بدن حیوان را هم اجازه کرده‌اند و برخی انتقال به نبات و برخی حتی انتقال به جماد را هم تجویز کرده‌اند.

۳- گروهی فقط تناسخ صعودی را باور دارند؛ یعنی ارواح با مفارقت از بدن، در سطح بالاتر به بدن دیگر منتقل می‌شود؛ مثلاً نبات سزاوارتر به قبول نفس است، آن وقت نفس نباتی با مفارقت از بدن خودش به بدن نباتی بالاتر می‌رسد تا اینکه به بدن حیوان و انسان انتقال یابد.

(صدرالمآلهین، ۱۹۸۱ م، ج ۹: ۷-۸)

### ۳. اقسام تناسخ

گرچه در ضمن نقل گروه‌های تناسخیه، تا حدودی اقسام تناسخ هم فهمیده شد؛ اما برای بیان روشن‌تر تمام اقسام تناسخ، در بحث پیش رو همه اقسام تناسخ بیان می‌شود.

#### الف) تقسیم اول

در مرحله اول تناسخ به چهار قسم تقسیم می‌شود:  
 نسخ: انتقال نفس انسان از بدنی به بدن انسان دیگر.  
 مسخ: انتقال نفس انسان از بدن انسان به بدن حیوانات دیگر.  
 فسخ: انتقال نفس انسان به نبات.  
 رسخ: انتقال نفس انسان به جماد یا اجرام آسمانی. (همان: ج ۹: ۴)

#### ب) تقسیم دوم

اقسام چهارگانه قبلی در تقسیم دوم به دو قسم تقسیم می‌شوند:  
 ۱- تناسخ اتصالی: در این قسم نفس به‌طور متصل به مراحل دیگر منتقل می‌شود، مثل انتقال نفس به‌طور متصل در یک ماده. چنانکه نفس انسان در مراحل تکاملش از جماد آغاز می‌کند و مراحل نباتی و حیوانی را سپری کرده، به مرحله انسانیت می‌رسد، این قسم تناسخ -اگر بر آن تناسخ اطلاق شود- علی‌القاعده صعودی است.  
 ۲- تناسخ انفصالی: در این قسم نفس بعد از مفارقتش از بدن به بدن دیگر انتقال می‌یابد؛ چه به حالت صعودی یا نزولی. تناسخی‌ها به همین قسم نظر دارند.

#### ج) تقسیم سوم

چهار قسم تقسیم اول و تناسخ انفصالی، در تقسیم سوم، به دو قسم صعودی و نزولی تقسیم می‌شوند.  
 ۱- تناسخ صعودی: انتقال نفس از بدنی به بدن دیگر، برای ترقی و صعود و تکامل؛ مثلاً از بدن انسان معمولی به بدن سلطان یا شخص کامل و اهل سعادت یا به بدن فرشته‌ای یا از انتقال نفس نباتی به نفس حیوانی و از حیوانی به انسانی و... .



۲- محدودیت از جهت زمان: به این معنی که این نوع تناسخ تا آنجا ادامه پیدا می‌کند که انسان ناقص باشد، اما وقتی به کمال رسید، از تناسخ آزاد و خلاص می‌شود.

#### ۴. نقطه اشتراک اقسام تناسخ

تمام اقسام تناسخ (به جز تناسخ صعودی اتصالی) سر از انکار بعث، حشر، معاد و قیامت درمی‌آورند؛ چرا که طبق عقیده تناسخی‌ها تمام ثواب و عذاب در همین دنیا و نقل و انتقال نفس به بدن موجود فراتر یا فروتر محقق می‌شود. بدن‌های انسان‌های کامل و اهل سعادت و ملائکه، بهشت نفس‌هایی است که از بدن‌های انسان‌های سطح پایین به آن‌ها منتقل شده‌اند و بدن‌های انسان‌های سطح پایین، جهنم نفس‌های انسان‌های سطح بالاتر است که به آن منتقل شده‌اند. (مکی عاملی، ۱۴۱۱ ق: ۹۱؛ سبحانی ۱۴۲۵ ق، ج ۲: ۲۱۰)

آنچه در تقسیم چهارم آمده است با باور هندیان قائل به تناسخ سازگار است؛ چون طبق باور پیروان ادیان هندی، اگر انسان با علم صحیح، عمل خالصانه، عشق و ریاضت به «موکشه» و رهایی برسد، دیگر از سنساره و تناسخ خلاص می‌شود. اگر انسان با پیمودن مسیر تکامل به «برهمن» و حقیقت مطلق برسد، برای همیشه از گردونه بازپیدایی و تناسخ رها می‌شود. (قرائی، ۱۳۸۸ ش: ۱۷۶-۱۷۸ و ۱۸۳)

امام صادق علیه السلام در سخنی به این نقطه اشتراک اشاره می‌کند:

إِنَّ أَصْحَابَ التَّنَاسُخِ قَدْ خَلَفُوا وَرَاءَهُمْ مِنْهَا جَ الدِّينِ وَ زَيَّنُوا لَأَنْفُسِهِمُ الضَّلَالَاتِ  
وَ أَمَرَجُوا أَنْفُسَهُمْ فِي الشَّهَوَاتِ وَ زَعَمُوا أَنَّ السَّمَاءَ خَاوِيَةٌ مَا فِيهَا شَيْءٌ مِمَّا  
يُوصَفُ وَ أَنَّ مُدَبِّرَ هَذَا الْعَالَمِ فِي صُورَةِ الْمَخْلُوقِينَ بِحُجَّةٍ مِنْ رُؤَى أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ  
جَلَّ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ وَ أَنَّهُ لَا جَنَّةَ وَ لَا نَارَ وَ لَا بَعْثَ وَ لَا نُشُورَ وَ الْقِيَامَةَ  
عِنْدَهُمْ خُرُوجُ الرُّوحِ مِنْ قَالِبِهِ وَ وُلُوجُهُ فِي قَالِبِ آخَرَ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا فِي  
الْقَالِبِ الْأَوَّلِ أُعِيدَ فِي قَالِبٍ أَفْضَلَ مِنْهُ حَسَنًا فِي أَعْلَى دَرَجَةِ الدُّنْيَا وَ إِنْ كَانَ  
مُسِيئًا أَوْ غَيْرَ عَارِفٍ صَارَ فِي بَعْضِ الدَّوَابِّ الْمُتَعَبَةِ فِي الدُّنْيَا أَوْ هَوَامَ مُشَوَّهَةً  
الْخَلْقَةَ. (مجلسی ۱۴۰۴ ق، ج ۱۰: ۱۷۶)

چنانکه در سطرهای بالا اشاره شد، انتقال صعودی اتصالی یک مطلب درست است و نمی‌شود این قسم را از مصادیق تناسخ دانست و اگر بر آن تناسخ اطلاق شده، تسامحی است. در واقع این قسم همان حرکت جوهری ملاصدرا است.

در مراحل سیر تکاملی بدن، نفس هماهنگ با بدن به تکاملش ادامه می‌دهد و از قوه به فعلیت و از ضعف به قوت می‌رسد؛ مثلاً بدن مراحل نطفه، علقه، مضغه، جنین، طفولیت، کودکی، جوانی، میان‌سالی و پیری را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذارد و نفس در تمام این مراحل، کمال مناسب با همان مرحله را دارد. (صدرالمآلهین، ۱۹۸۱ م، ج ۹: ۲)

## ۵. شباهت تناسخ با برخی باورهای دینی

یکی از دلایل تناسخی‌ها بر صحت عقیده تناسخ، همسانی تناسخ با برخی باورهای دینی است. قائلان به تناسخ وقتی برخی باورهای دینی درست را دیده‌اند و از طرفی آن باورها شباهت ظاهری با تناسخ داشته‌اند - و از تفسیر صحیح آن‌ها عاجز مانده‌اند - آن باورهای درست را دلیل بر صحت و درستی عقیده انحرافی تناسخ قرار داده‌اند. در ادامه، نمونه‌هایی از این شباهت‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### الف) تناسخ و مسخ

در مواردی تناسخی‌ها صحت مسخ را که در متون دینی امر مسلم است، دلیل درستی تناسخ قرار داده‌اند؛ اما اگر در حقیقت تناسخ و مسخ دقت کنیم روشن می‌شود که آن‌ها کاملاً باهم تفاوت دارند. برای روشن شدن تفاوت مسخ و تناسخ، به تبیین معنی مسخ می‌پردازیم.

خلاصه سخنان اهل لغت، تفسیر و حدیث در معنی مسخ این است که صورت موجودی به صورت موجود دیگری تبدیل شود. در سخنان بعضی اشاره شده که صورت دوم نسبت به صورت اول زشت باشد.

- مسخ: تحول خلقت از صورت اولش. (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۴: ۲۰۶)
- مَسْخُ: تحول صورت به صورت زشت‌تر از صورت اولی. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق،

ج ۳: ۵۵)

• مسخ: زشت خُلق و خلقت و تحول آن‌ها از صورت اصلی‌شان به صورت دیگر (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق: ۷۶۸)

از تعریف راغب فهمیده می‌شود که مسخ هم در خلقت راه دارد؛ یعنی تبدیلی صورتی به صورت دیگر و هم در اخلاق؛ یعنی تبدیلی خُلقی به خُلق بدتر.

از سوی دیگر یکی از باورهای اسلامی، تحقق مسخ در امت‌های گذشته است. آیات و روایات زیادی دلالت دارند که در امت‌هایی انبیای گذشته، انسان‌ها بر اثر برخی گناهان مسخ می‌شدند. از باب نمونه به چند آیه و روایت اشاره می‌شود: «قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِمَّنْ ذَلِكُمْ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ». (مائده: ۶۰) و در آیه دیگر می‌فرماید: «فَلَمَّا عَتَوْا عَن مَّا نُهَوُّا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ». (اعراف: ۱۶۶)

در تفاسیر روایی، ذیل آیات ۶۵ بقره و ۱۶۶ اعراف، روایاتی زیادی در مورد نسخ در امت‌های گذشته نقل شده است. نمونه‌هایی از حیوانات مسخ شده در روایات: میمون، خنزیر، سگ، فیل، گرگ، موش، کفتار، خرگوش، طاووس، دهموص، جری، سرطان، سلحفاه، و طواط، عنقاء، ثعلب، دب، یربوع، قنغد، نام برده شده است. (کلینی ۱۳۶۲ ش ج ۶: ۲۴۶)

تناسخی‌ها با غفلت یا تعافل از حقیقت مسخ، آن را تناسخ به حساب آورده‌اند. توضیح استدلال تناسخی‌ها این است که نفس قبل از مسخ، در بدنی بوده است و بعد از مسخ به بدن موجود دیگر منتقل شده است؛ مثلاً وقتی انسان به حیوان دیگری مسخ می‌شود، در واقع روحش به آن موجود دیگر منتقل شده است و این انتقال نفس از موجودی به موجود دیگر همان مسخ است.

پاسخ این شبهه روشن است. قائلان به تناسخ خیال کرده‌اند که در تناسخ، بدن دوتاست و نفس قبل از مسخ در بدنی و بعد از مسخ در بدنی دیگر است؛ اما با دقت در معنی لغوی و مصادیق خارجی مسخ روشن می‌شود که در مسخ یک بدن بیشتر نیست. فقط صورت بدن قبل از مسخ و بعد از مسخ متفاوت است؛ پس رکن اصلی تناسخ که تعدد بدن و انتقال نفس از بدنی به بدن دیگر باشد، در مسخ منتفی است. شاهد بر این مدعا که در مسخ فقط تحول و تغییر در صورت بدن است نه حقیقت انسان، این است که

مسخ کیفر گناهان بزرگ انسان مسخ شده است؛ یعنی انسان این تبدیل و تحولش را مشاهده کند و عذاب بکشد؛ اما اگر حقیقت انسان عوض شود، دیگر او این تبدیل و تحول را به عنوان یک نقص نمی‌شناسد تا از آن رنج ببرد و مسخ عقوبت گناه او باشد: «فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره: ۶۶)

در واقع مسخ تجلی روحیات حیوان صفتی انسان است؛ یعنی صفات درونی انسان در ظاهر فیزیکی انسان آشکار می‌شود، بدون اینکه بدن او متعدد شود. تفتازانی در این مورد می‌نویسد:

«تناسخ آن است که نفوس بعد از مفارقت ابدان اولی در همین دنیا به بدن‌های دیگر تعلق بگیرد و به تدبیر و تصرف در آن‌ها پردازد و کسب کمالت کند نه اینکه صورتی به صورت دیگر بدل شود چنانکه در مسخ است.» (تفتازانی، ۱۴۰۹ ق ج ۳: ۳۲۷)

علامه طباطبایی رحمته الله علیه نیز می‌نویسد:

«اگر انسانی را فرض کنیم، که صورت انسانی‌اش به صورت نوعی دیگر از انواع حیوانات، از قبیل میمون و خوک، مبدل شده باشد، چنین کسی انسانی است خوک و یا انسانی است میمون، نه اینکه به کلی انسانیتش باطل گشته، پس وقتی انسان در اثر تکرار عمل، صورتی از صور ملکات را کسب کند، نفس‌اش به آن صورت متصور می‌شود و هیچ دلیلی بر محال بودن اینکه نفسانیات و صورت‌های نفسانی همان‌طور که در آخرت مجسم می‌شود، در دنیا نیز از باطن به ظاهر در آمده و مجسم شود نداریم.

با تبیین معنی نسخ، تفاوت مسخ و تناسخ روشن می‌شود؛ چون تناسخ عبارت از این است که بگوییم: نفس آدمی بعد از آنکه به نوعی کمال استکمال کرد و از بدن جدا شد، به بدن دیگری منتقل شود و این فرضیه‌ای است محال چون بدنی که نفس مورد گفتگو می‌خواهد منتقل به آن شود، یا خودش نفس دارد و یا ندارد. اگر نفس داشته باشد، مستلزم آن است که یک بدن دارای دو نفس بشود و این همان وحدت کثیر و کثرت واحد است و اگر نفسی ندارد، مستلزم آن است که چیزی که به فعلیت رسیده، دوباره برگردد بالقوه شود، مثلاً پیرمرد برگردد کودک شود و همچنین اگر بگوییم: نفس تکامل



یافته یک انسان، بعد از جدایی از بدنش، به بدن گیاه و یا حیوانی منتقل شود، که این نیز مستلزم بالقوه شدن بالفعل است». (علامه طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱: ۳۱۴)

### ب) تناسخ و رجعت

یکی از باورهای اختصاصی شیعیان، رجعت است؛ یعنی اعتقاد به اینکه با ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، گروهی از مؤمنان برای مشاهده ظهور دولت حق و لذت بردن از آن به این جهان بازمی‌گردند و به همراه ایشان گروهی از منافقان هم زنده شده و به این جهان می‌آیند تا کیفر کردار ناشایست خویش را بچشند. به عبارت دیگر در عصر ظهور آخرین حجت الهی بهترین و بدترین انسان‌ها به این عالم برمی‌گردند و خوبان حکومت عدل الهی را برقرار می‌کنند و انتقام بخشی از ستم‌های گذشته بر مظلومان را از بدان در همین دنیا می‌گیرند. باور به رجعت یک امر قرآنی و روایی است و در امت‌های گذشته هم نمونه‌هایی از رجعت محقق شده است.

#### شواهد قرآنی رجعت

خداوند در سوره نمل می‌فرماید: «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ» (نمل: ۸۳) این آیه تصریح می‌کند که گروه‌هایی از ستمگران برانگیخته می‌شوند و نه همه آنها. این آیه در مورد توصیف روز قیامت نیست؛ چون وصف روز قیامت در آیه دیگر چنین آمده است: «وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالُ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَ حَشَرْنَا هُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا؛ روز قیامت همه انسان‌ها محشور می‌شوند نه عده خاص». (کهف: ۴۷) و در آیه دیگر می‌خوانیم: «وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَرَعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَ كُلُّ أُنْفُوسٍ دَاخِرِينَ؛ روزی که در صور دمیده می‌شود و همه کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند - مگر آنکه خدا بخواهد - بترسند و همه خوار و ذلیل به سوی او روان شوند». (نمل: ۸۷)

مرحوم طبرسی رحمته الله در ذیل آیه «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ» می‌گوید: «مین» در اینجا افاده تبعیض می‌کند و بنابراین دلالت بر این دارد که در روز مورد اشاره آیه، تنها برخی از

مردم محشور می‌شوند و این با صفت روز قیامت که خداوند در مورد آن می‌گوید: «آنها را محشور می‌کنیم و هیچ‌کس از آنها را رها نمی‌کنیم» سازگاری ندارد.

از امام صادق علیه السلام درباره آیه « وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ » پرسیدند. حضرت علیه السلام فرمود: مردم (عامه) درباره آن چه می‌گویند؟ گفتند: می‌گویند درباره قیامت است. حضرت علیه السلام فرمودند: آیا در روز قیامت از هر گروهی دسته‌ای برانگیخته و بقیه وانهاده می‌شوند؟ نه چنین نیست! این آیه مربوط به رجعت و آیه «وَ حَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا» درباره قیامت است. (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۵۱: ۵۳)

### شواهد روایی رجعت

روایات فراوانی از امامان اهل بیت علیهم السلام دلالت بر این دارند که خداوند تعالی به هنگام ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه، گروهی از دوستان و شیعیان آن حضرت را که پیش از این از دنیا رفته بودند به دنیا برمی‌گرداند تا به پاداش یاری و کمک به او برسند و با ظهور دولتش شادمان شوند. همچنین گروهی از دشمنان او را به دنیا برمی‌گرداند تا از آنها انتقام گیرد و به عذابی که مستحق آن هستند برسند.

علامه مجلسی رحمته الله بیش از ۲۰۰ روایت در باب رجعت نقل می‌کند و پس از نقل همه آنها می‌گوید: روایات رسیده از امامان معصوم علیهم السلام در مورد رجعت متواترند. (همان، ج ۵۳: ۱۲۲)

در یکی از روایات علامه مجلسی رحمته الله نقل می‌کند:

مأمون، خلیفه عباسی از امام رضا علیه السلام پرسید: نظر شما درباره رجعت چیست؟ فرمودند: رجعت حق است و در امت‌های پیشین هم موضوع سابقه‌داری است و در قرآن هم ذکر شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم فرمودند: هر آنچه در امت‌های پیشین واقع شده در این امت هم اتفاق می‌افتد... و نیز علیه السلام فرموده: هنگام ظهور مهدی، عیسی از آسمان فرود می‌آید و به وی اقتدا می‌کنند و باز فرموده: اسلام غریب بود و بار دیگر به غریت بازمی‌گردد و خوشا به حال غریبان. پرسیدند: پس از آنچه می‌شود؟ حضرت علیه السلام پاسخ می‌دهند: حق به اهلش بازمی‌گردد. (همان: ۵۹)

### رجعت در کلام بزرگان شیعه

۱- شیخ صدوق رحمته الله علیه در کتاب اعتقادات خویش می‌گوید: عقیده ما درباره رجعت این است که آن را حق می‌دانیم. سپس شواهدی قرآنی در اثبات این مطلب ارائه می‌کند که از آن جمله است:

- داستان گروهی که از دیار خویش خارج شدند تا به گمان خود از مرگ و طاعون بگریزند؛ لیکن به خواست الهی مرگ آنها می‌رسد و پس از مدتی دوباره زنده می‌شوند. (بقره: ۲۴۳)
- داستان مردن و زنده شدن حضرت «عزیر» که ضمن آیه ۲۵۹ سوره بقره آمده است.
- زنده شدن قوم حضرت موسی رحمته الله علیه پس از آنکه اسیر صاعقه شده بودند. (اعراف: ۱۵۵)
- زنده شدن اصحاب کهف و تردد میان مردم و در نهایت بازگشت به جایگاه اولیه‌شان.
- استناد به آیه « وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا ». (نمل: ۸۳) (شیخ صدوق، ۱۴۱۴ ق: ۶۰)

۲- شیخ مفید رحمته الله علیه در پاسخ پرسشی درباره رجعت می‌گوید:

خداوند پیش از قیامت گروهی از این امت را بازمی‌گرداند... و عقیده به رجعت از ویژگی‌های مذهب اهل بیت علیهم السلام است... خداوند از قیامت کبرا چنین خبر داده که «همگی را برمی‌انگیزیم و احدی را فروگذار نمی‌کنیم» حال آنکه در باب رجعت می‌گوید: «از هر گروهی دسته‌ای را برمی‌انگیزیم». (شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق: ۳۲)

۳- سید مرتضی رحمته الله علیه هم درباره حقیقت رجعت چنین می‌گوید:

شیعه امامیه معتقدند که خداوند متعال هنگام ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه گروهی از مؤمنان را برمی‌انگیزد تا از ظهور دولت حق بهره برده و ایشان را نصرت و یاری کنند... و همچنین گروهی از دشمنان را

برمی‌گرداند تا از آنها انتقام گرفته شده و مؤمنان تسکین خاطر پیدا کنند...  
دلیل صحت این گفتار، ممکن بودن تحقق آن توسط خداوند متعال است؛  
چراکه امری ممتنع و محالی نیست هرچند گروهی از مخالفان آن را  
غیرممکن دانسته‌اند. (الشریف المرتضی، ۱۴۰۵ ق، ج ۱: ۱۲۶)

تناسخی‌ها که از درک حقیقت رجعت عاجز مانده‌اند، آن را از مصادیق تناسخ  
دانسته‌اند. گویا آن‌ها تصور می‌کنند نفس انسان الان در بدن شخصی است و همین  
نفس در هنگام رجعت به بدن دیگری منتقل می‌شود. اینکه بدن متعدد باشد و نفس از  
یکی به دیگری انتقال یابد همان تناسخ است.

مخالفان رجعت هم رجعت را از مصادیق تناسخ و در نتیجه باطل می‌دانند؛ با اینکه  
رجعت و تناسخ کاملاً باهم متفاوت‌اند. در تناسخ طبق باور متناسخان، انتقال نفس از  
بدنی به بدن دیگر و بازگشت از فعلیت به قوه و رجوع به عالم دنیا از طریق نطفه و  
دوباره و چند باره مسیر تکامل را پیمودن است، چه روح به بدن انسانی منتقل شود یا  
حیوان و نبات؛ اما رجعت عبارت است از رجوع روح به بدن کاملی که قبلاً سیر  
تکاملی‌اش را با آن به پایان رسانده بود. دیگر اشکالات انتقال نفس از بدنی به بدن  
دیگر، تعدد نفس برای یک بدن، بازگشت قهقرایی نفس از کمال به نقص پیش نمی‌آید.  
(سبحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۴: ۲۹۲)

با توجه به تفاوت رجعت و تناسخ، دیگر نه متناسخه می‌توانند صحت رجعت را دلیل  
صحت و درستی تناسخ قرار دهند و نه منکران رجعت می‌توانند بطلان تناسخ را دلیل  
بطلان رجعت قرار دهند.

### ج) تناسخ و تجسم عمل

تجسم عمل آن است که اعمال انسان اعم از خوب و بد، در روز قیامت به صورت  
موجوداتی متجلی شوند؛ مثلاً اعمال خوب انسان به صورت موجوداتی تجلی می‌کند که  
باعث خوشحالی صاحب عمل می‌شود و اعمال بد به صورت موجوداتی کریه و زشت  
متجلی می‌شود که باعث ناراحتی صاحب عمل می‌شود.  
ملاصدرا در این مورد می‌نویسد:

«تحول نفس از نشئه طبیعت دنیوی به سوی نشئه اخروی و ظهور آن‌ها به حسب ملکات و احوالشان و مصور شدنشان به صورت اخروی حیوانی یا غیر حیوانی، زیبا، نورانی و عالی یا زشت و پست و ظلمانی درنده مخالف تحقیق نیست بل که چیزی است با برهان نزد پیشوایان کشف و شهود ثابت و روشن است و شرایع آسمانی و آیات و روایات هم آن را تأیید می‌کند». (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، م، ج ۹: ۴)

امام خمینی علیه السلام می‌گوید:

اگر قائل به تجسم اعمال باشیم و بگوییم که این اعمال صورت عینیه به خود می‌گیرند، مثلاً کسی که اینجا نشسته و غیبی نمود عقربی صورت عینیه به خود می‌گیرد و الآن هم موجود است؛ منتها اشتغال به طبیعت مانع از دیدن آن است و این عقرب علاقه به این شخص دارد؛ چون از او متولد شده و از بچه‌هایی است که دورش را گرفته‌اند و آن جهنم «لْمُحِيطَةُ بِالْكَافِرِينَ» (توبه: ۴۹؛ عنکبوت: ۵۴) الان محیط است نه «سیحیط». وقتی که از این عالم رفت، صور اعمال تهیه شده گردش را می‌گیرند و یک خانواده تشکیل می‌دهند. (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۳: ۲۳۴)

آنچه از دلایل تجسم عمل فهمیده می‌شود این است که اعمال انسان به صورت موجودات مختلف متجلی می‌شود. این موجودات در واقع صورت باطنی اعمال انسان است. اگر کسی چشم دلش باز و بینا باشد، در همین دنیا این صورت‌های باطنی اعمال را مشاهده می‌کند؛ اما اکثریت قریب به اتفاق مردم در این دنیا گرفتار پرده‌های غفلت ماده و طبیعت هستند و نمی‌توانند باطن اعمال را مشاهده کنند؛ اما روز قیامت که پرده‌های غفلت کنار می‌رود و چشم حقیقت‌بین انسان باز می‌شود، حقیقت اعمال و باطن آن‌ها را می‌بیند.

«لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَكُمُ فَبَصُرَكُمُ الْيَوْمَ حَدِيدًا» (ق: ۲۲)

این آیه از خطابات روز قیامت و خطاب کننده در آن خدا و مورد خطاب در آن همان انسانی باشد که در جمله «وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ» سخن از او به میان آمده و این معنا را دست می‌دهد که خطاب در آن خطابی است عمومی و متوجه به تمامی انسان‌ها. اشاره

به کلمه «هذا» به آن حقایقی است که انسان در قیامت با چشم خود معاینه می‌کند و می‌بیند که تمامی اسباب از کارافتاده، البته همه این حقایق در دنیا هم بود؛ اما انسان به خاطر رکون و اعتمادی که به اسباب ظاهری داشت از این حقایق غافل شده بود تا آنکه در قیامت خدای تعالی این پرده غفلت را از جلو چشم او کنار زد. آن وقت حقیقت امر برایش روشن شده فهمید و به مشاهده عیان فهمید، نه به استدلال فکری.

به همین جهت این‌طور خطاب می‌شود: «لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا» تو در دنیا از این‌هایی که فعلاً مشاهده می‌کنی و به معاینه می‌بینی در غفلت بودی، هرچند که در دنیا هم جلو چشمت بود و هرگز از تو غایب نمی‌شد؛ لیکن تعلق و دل‌بستگی‌ات به اسباب، تو را از درک آنها غافل ساخت و پرده و حائل بین تو و این حقائق افکند، اینک ما آن پرده را از جلو درک و چشمت کنار زده‌ایم، «فبصرک» در نتیجه بصیرت و چشم دلت «الیوم» امروز که روز قیامت است «حدید» تیزبین و نافذ شده، می‌بینی آنچه را که در دنیا نمی‌دیدی. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۸: ۵۲۳)

در مورد دیگر علامه رحمته الله برای اثبات تجسم اعمال و اینکه زندگی آخرت تابع زندگی دنیا هست و جزای در آن زندگی عین اعمال دنیا است، به این آیات استدلال می‌کند: «لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (تحریم: ۷) و «ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ» (بقره: ۲۸۱) و «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحَضَّرًا، وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ» (آل عمران: ۳۰) و «مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ» (بقره: ۱۷۴)

«به جان خودم اگر در قرآن کریم در این باره هیچ آیه‌ای نبود به جز آیه: «لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا، فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ، فَبَصُرَكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا» (ق: ۲۳) کافی بود، چون لغت غفلت در موردی استعمال می‌شود که آدمی از چیزی که پیش روی او و حاضر نزد او است بی‌خبر بماند، نه در مورد چیزی که اصلاً وجود ندارد و بعدها موجود می‌شود، پس معلوم می‌شود زندگی آخرت در دنیا نیز هست، لکن پرده‌ای میانه ما و آن حائل شده، دیگر اینکه کشف غطاء و پرده‌برداری از چیزی می‌شود که موجود و در پس پرده است، اگر آنچه در قیامت آدمی می‌بیند، در دنیا نباشد، صحیح نیست در آن روز به

انسان‌ها بگویند: تو از این زندگی در غفلت بودی و این زندگی برایت مستور و در پرده بود، ما پرده‌ات را برداشتیم و در نتیجه غفلت مبدل به مشاهده گشت.

حاصل کلام این است که گفتار خدای تعالی درباره مسئله قیامت و زندگی آخرت بر دو وجه است: یکی وجه مجازات، که پاداش و کیفر انسان‌ها را بیان می‌کند و در این باره آیات بسیاری از قرآن دلالت بر این دارد، که آنچه بشر در آینده با آن روبرو می‌شود، چه بهشت و چه دوزخ، جزاء اعمالی است که در دنیا کرده. دوم وجه تجسم اعمال است، که آیات بسیاری دیگر دلالت بر آن دارد، یعنی می‌رساند که خود اعمال و یا لوازم و آثار آن سرنوشت سازند و اموری گوارا یا ناگوار، خیر یا شر، برای صاحبش درست می‌کنند، که به زودی در روزی که بساط خلقت برچیده می‌شود، بدان امور می‌رسند. (همان، ج ۱: ۱۴۳)

قائلان به تناسخ در مواردی به دلایل تجسم عمل تمسک کرده‌اند، به این تصور که طبق باور تجسم عمل، موجودی دیگری آفریده می‌شود، روح انسان به آن موجود دیگر منتقل می‌شود و به زندگی‌اش ادامه می‌دهد. این همان تناسخ است؛ چون تعدد بدن و انتقال که از نشانه‌های تناسخ است، در تجسم عمل هم موجود است.

اما اگر به تفسیر قائلان به تجسم عمل و ادله آن‌ها دقت شود، روشن می‌شود که در تجسم عمل، اصلاً سخنی از تعدد بدن و انتقال روح نیست؛ بلکه حقیقت و صورت باطنی عمل انسان به صورت موجودات زیبا و زشت مجسم می‌شود و صاحب عمل از دیدن آن‌ها خوشحال یا ناراحت می‌شود، نه اینکه روح انسان به آن موجودات منتقل شود و در آنجا دوباره به زندگی‌اش ادامه دهد.

باغ‌ها و نه‌رها، خوریه درون خیمه‌ها، غلمان و... بهشتی و نیز آتش گداخته، سلسله‌های آهنی آتشین، گل‌های شعله‌ور، زقوم و ... تجسم اعمال و تجلی باطن عمل انسان است. همان‌گونه که روز قیامت اعمال انسان مجسم می‌شود، ملکاتی که انسان در دنیا کسب می‌کند نیز مجسم می‌شود. ملکات خوب، مثل ملکات خیرخواهی، اطاعت، عدالت، انصاف، انسان‌دوستی و... ملکات بد مثل ملکه عصیان، کینه، حسد، بخل و ... در روز قیامت این ملکات به صورت موجودات متناسب با این ملکات مجسم می‌شوند؛ یعنی باطن این ملکات ظاهر می‌شود. (سیحانی، ۱۴۲۵ ق، ج ۲: ۳۳۶)

بحث تجسم عمل را با روایتی که به‌طور صریح بر این مطلب دلالت دارند به پایان می‌بریم. پیامبر ﷺ خطاب به صحابی‌اش می‌فرماید: «یا قیس... لا بد لك من قرین

یدفن معک و هو حی و تدفن معه و انت میت، فان کان کریم اکرمک ان کان لئیم  
اسلمک ثم لا یحشر الا معک و لا تحشر الا معه و لا تسأل الا عنه فلا تجعله الا  
صالحا، فانه ان صلح آنست به و ان فسد لا تستوحش الا منه فهو فعلک».  
(صدرالمألهین، ۱۳۶۶، ج ۴: ۳۷۹)

#### (د) تناسخ و معاد

معاد یکی از اصول اعتقادی پیروان ادیان الهی است؛ اما تناسخی‌ها از آنجا که نسبت  
به حقیقت معاد شناخت درست نداشته‌اند، معاد را همان تناسخ پنداشته و دلایل صحت  
معاد را مستند صحت تناسخ قرار داده‌اند. از دیگر سو منکران معاد، معاد را همان تناسخ  
دانسته و ادله بطلان تناسخ را مستمسک بطلان معاد قرار داده‌اند. حقیقت معاد این است  
که روح انسان بعد از جدایی‌اش از بدن، بار دیگر با اذن و مشیت الهی در عالم دیگر به  
همان بدن سابقش برمی‌گردد تا پاداش و کیفر اعمالش دریافت کند.  
تناسخی‌ها و به خصوص هندیان قائل به اصل «کرمه»، از طرفی چون باور به  
دریافت پاداش و کیفر عمل دارند و از طرفی تصویری درستی از معاد نداشتند، معاد را  
تفسیر به تناسخ کرده‌اند (سبحانی، بی‌تا: ۲۳۴) تناسخ در واقع انکار معاد است نه اثبات  
معاد؛ چون طبق عقیده تناسخ مطلق و نامحدود، نفس انسان همیشه در همین دنیا از  
بدنی به بدن دیگر منتقل می‌شود. اگر اعمال خوب داشته باشد به بدن سلاطین و  
انسان‌هایی کامل و ملائکه منتقل می‌شود و اگر اعمال بد و زشت داشته باشد، به بدن  
انسان‌هایی سطح پایین یا به بدن حیوان و نبات و جماد منتقل می‌شود.  
اگر به دلایل عقلی و نقلی که ماهیت معاد را بیان و آن را اثبات می‌کنند، دقت شود،  
معلوم می‌شود که تناسخ و معاد باهم اختلاف و تمایز ماهوی و جوهری دارند. تفتازانی  
می‌نویسد: «تناسخ آن است که نفوس بعد از مفارقت ابدان اولی در همین دنیا به  
بدن‌های دیگر تعلق بگیرد و به تدبیر و تصرف در آن‌ها بپردازد و کسب کمال کند نه  
اینکه صورتی به صورت دیگر بدل شود چنان‌که در مسخ است». (تفتازانی، ۱۴۰۹ ق،  
ج ۳: ۳۲۷)



آیات قرآن صراحت دارند در اینکه روح انسان بعد از مرگ و جدایی از بدن، به این دنیا بازمی‌گردد مگر موارد خاص که دلیل داریم، مثل مواردی که انبیا با اعجاز مرده‌ها را زنده کرده‌اند. خداوند در قرآن فرموده است: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (مؤمنون: ۹۹-۱۰۰)

کلمه «کَلَّا»، رد درخواست بازگشت به دنیا است؛ یعنی از آیه فهمیده می‌شود که بازگشت به دنیا بعد از مرگ خلاف سنت جاری الهی است.

## ۶. دلایل قائلان به تناسخ

متناسخان به زعم خودشان دلایل نقلی و عقلی زیادی بر صحت مدعایشان اقامه کرده‌اند.

ما در این جستار به‌طور اجمال به آنها اشاره کرده، مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.

### الف) قرآن

یکی از آیاتی که متناسخان بدان استدلال کرده‌اند، آیه ۳۸ انعام است: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ» (انعام: ۳۸)

مرحوم طبرسی رحمته الله در مجمع‌البیان می‌نویسد: «برخی از معتقدین به تناسخ به این آیه استدلال کرده‌اند که حیوانات هم دارای تکلیف هستند؛ زیرا خداوند می‌فرماید: آنها امت‌هایی هستند مثل شما. این استدلال باطل است. ما گفتیم که حیوانات از لحاظ محسوس شدن و رسیدن به قصاص و پاره‌ای از امور دیگر، مثل ما هستند، نه از لحاظ تکلیف. اگر بنا باشد، از این جمله استفاده کنیم که حیوانات از همه جهت مثل ما هستند، باید از لحاظ صورت و هیئت و خلقت و اخلاق، هم مثل ما باشند. وانگهی چگونه ممکن است حیوانات دارای تکلیف باشند، در حالی که آنها عقل ندارند و تکلیف در صورتی صحیح است که عقل کامل باشد؟». (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۸: ۸۱)

فخر رازی استدلال متناسخه به این آیه را چنین بیان می‌کند: «قائلان به تناسخ بر صحت قولشان به این آیه استدلال کرده‌اند به اینکه صریح این آیه دلالت دارد بر اینکه هیچ جنبنده و پرنده‌ای نیست مگر اینکه مثل ما انسان‌ها است؛ و لفظ مماثلت اقتضای حصول مساوات در جمیع صفات ذاتی را دارد. سپس این قائلین به تناسخ گفته‌اند: از مماثلت اثبات می‌شود که ارواح همه ارواح جمیع حیوانات عارف به پروردگارشان و نیز آشنای به سعادت و شقاوتشان هستند و خداوند به هر کدام آن‌ها پیامبری از جنس خودشان فرستاده. پس با این آیه ثابت می‌شود که همه دواب و طیور امت‌ها هستند.» (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰ ق، ج ۱۲: ۵۲۶)

رازی مطالب مفصل در مورد مماثلت انسان و حیوانات بیان کرده است و در جواب استدلال متناسخه می‌گوید: «این آیه دلالت بر مماثلت انسان و بقیه موجودات دارد و در صدق حصول مماثلت، مماثلت در بعض امور کافی است و مساوات از جمیع جهات لازم نیست؛ تا مدعای تناسخی‌ها اثبات شود.» (همان)

علامه طباطبایی رحمته‌الله نیز در تفسیر آیه می‌نویسد:

این آیه خطابش به مردم است و می‌فرماید حیوانات زمینی و هوایی همه امت‌هایی هستند مثل شما مردم و معلوم است که این شباهت تنها از این نظر نیست که آنها هم مانند مردم دارای کثرت و عددند، چون جماعتی را به صرف کثرت و زیادی عدد، امت نمی‌گویند، بلکه وقتی به افراد کثیری امت اطلاق می‌شود که یک جهت جامعی این کثیر را متشکل و به صورت واحدی درآورده باشد و همه یک هدف را در نظر داشته باشند حال چه آن هدف، هدف اجباری باشد و چه اختیاری.

هم چنان‌که از این نظر هم نیست که این حیوانات انواعی و هر نوعی برای خود امتی است که افرادش همه در نوع خاصی از زندگی و ارتزاق و نحوه مخصوصی از تناسل و تولید مثل و تهیه مسکن و سایر شئون حیات مشترک‌اند، زیرا اگرچه این مقدار اشتراک برای شباهت آنها به انسان کافی است، لیکن از اینکه در ذیل آیه فرمود: «ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ» استفاده می‌شود که مراد از این شباهت تنها شباهت در احتیاج به خوراک و

جفت‌گیری و تهیه مسکن نیست، بلکه در این بین، جهت اشتراک دیگری هست که حیوانات را در مسئله بازگشت به سوی خدا شبیه به انسان کرده است [و آن نوعی شعور و آگاهی است]. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ش، ج: ۷: ۱۰۳)

ایشان استدلال متناسخان به آیه را چنین بیان می‌کند: «بعضی از علما با این آیه برای مسئله تناسخ استدلال کرده و گفته‌اند که روح آدمی پس از مرگ و مفارقت از بدن، متعلق به بدن حیوانی می‌شود که طبع آن با فضائل و ردایل اخلاقی وی متناسب باشد... و همچنین از این بدن به آن بدن انتقال یافته و به همین وسیله عذاب می‌بیند؛ و اگر مرد با سعادت و دارای فضائل نفسانی باشد روحش به بدن نیکانی از افراد انسان که از سرمایه سعادت خویش متنعم‌اند، متعلق می‌شود و روی این حساب معنای این آیه چنین می‌شود: هیچ حیوانی از حیوانات نیست مگر اینکه امت‌هایی از انسان، مانند خود شما بوده‌اند و بعد از مرگ هر کدام همین طوری که می‌بینید به صورت حیوانی درآمده‌اند»

وی در پاسخ می‌نویسد: «از گفته‌های قبلی ما بطلان این حرف به خوبی روشن می‌شود و خواننده خود قضاوت می‌کند که معنای آیه، با این معنایی که کرده‌اند، فرسنگ‌ها فاصله دارد. علاوه بر آنچه گفته شد، ذیل آیه شریفه که می‌فرماید: «ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ» با این معنا مخالفت دارد، زیرا انتقال به بدن‌های دیگر، حشر به سوی خدا نیست، از این هم که بگذریم اصل این سخن بطلان و فسادش به حدی واضح است که هیچ حاجت به تعرض آن و بحث در صحت و فسادش نیست». (همان ج: ۷: ۱۱۷)

## ب) عقل

حاصل استدلال عقلی آن‌ها این است که نفس و عالم بی‌نهایت‌اند؛ لذا این نفس بی‌نهایت در این عالم بی‌نهایت به‌طور دائم در انتقال از بدنی به بدن دیگر است؛ فرق نمی‌کند به بدن هم نوعش انتقال یابد یا به بدن موجود دیگر. (ابن‌حزم اندلسی، ۱۴۱۶ ق، ج: ۱: ۱۱۰)

با توجه به اینکه نفس و عالم متناهی‌اند، پاسخ این دلیل روشن است؛ چون مبنای این دلیل عدم‌تناهی و قدم نفس و عالم است؛ علاوه بر اینکه اصل تناسخ و انتقال نفس، خود امر محال است. همچنین تمام مذاهب اسلامی بر بطلان تناسخ اتفاق دارند؛ بلکه

بطلان تناسخ نزد مسلمانان جزء ضروریات است؛ چون تناسخ مستلزم انکار معاد، بهشت، جهنم و... است؛ و دلایل عقلی و نقلی آن را رد می‌کند.

## ۷. دلایل عقلی بطلان اصل تناسخ

گرچه ضمن استدلال‌های قائلان به تناسخ، جواب دلایلشان داده شده است؛ اما برای هرچه روشن‌تر شدن بطلان عقیده تناسخ، به دلایلی که اساس تناسخ را چیزی باطل و غیرعقلانی می‌دانند، اشاره می‌شود.

### الف) امتناع تعدد نفس در یک بدن

فلاسفه و متکلمانی که متعرض بحث تناسخ شده‌اند، در مقام ابطال و رد آن گفته‌اند: وجود نفس حادث است و خداوند فیاض قدیم که جز او قدیمی نیست، وجود را به نفس عطا و افاضه کرده است. حادث شدن نفس و اینکه خدا به او وجود را عطا کند، مشروط به این است که در جسم اعم از جسم نباتی، حیوانی یا انسانی، قابلیت دریافت نفس در زمان خاص پیدا شده باشد؛ تا به واسطه این اقتضای بدن، نفس در این مقطع زمانی خاص ایجاد شود و اگر این استعداد اقتضای حدوث نفس در بدن، در زمان خاص نباشد، حدوث نفس در این زمان نسبت به زمان‌های دیگر اولویت ندارد. اینکه نفس در زمان‌های دیگر ایجاد نشده و فقط در این زمان خاص ایجاد شده، معلوم می‌شود که در این زمان خاص در بدن قابلیت و استعداد تعلق نفس پیدا شده و خداوند بر اساس حکمت بالغه‌اش که هر مقتضی کمال را باید به کمال مطلوبش برساند، نفس را که کمال بدن است به او عطا می‌کند.

اینکه گفته‌اند، با حصول استعداد و قابلیت بدن برای دریافت و تعلق نفس، نفس خاص آن بدن به او عطا می‌شود نه نفس دیگر، جهتش این است که اگر در بدن خصوصیتی نباشد که اقتضای تعلق نفس خاص را بکند، در حادث شدن نفس به بدن خاص، ترجیح بلا مرجح است و باید بشود که هر نفسی به هر بدنی حادث شود. از اینکه هر نفسی حادث بدن معین شده است، معلوم می‌شود که این حدوث مرجح داشته؛ چون ترجیح بدون مرجح عقلاً باطل و قبیح است که از حکیم صادر نمی‌شود.

با توجه به این مطلب که بیان شد، اگر نفسی از بدنی به بدن دیگر منتقل شود، از آنجا که بدنی که نفس به او منتقل می‌شود، خودش دارای نفس است، چند صورت قابل تصور است:

۱. نفس موجود در بدن، مانع حدوث نفس دوم بر بدنش شود.

۲. نفس دوم حادث بدن شود و نفس اول را از بدن کنار بزند.

۳. هر دو نفس در بدن واحد باهم جمع شوند.

از میان سه فرض مذکور، فرض سوم باطل است؛ چون مستلزم اجتماع دو نفس در یک بدن می‌شود که بالوجدان باطل است؛ چون تعین و تشخیص هر فردی به روح و نفسش است. فرض دو نفس برای یک فرد معنایش آن است که هر فردی، دارای دو شخصیت و دو ذات باشد و حال آنکه هرکسی به خودش مراجعه کند، خودش را دارای یک ذات و یک شخصیت می‌یابد.

سخن تفتازانی در این مورد شنیدنی است:

هر نفسی بالضروره می‌داند در این بدن با نفس دیگری نیست که با او

تدبیر بدن کند و یا به تدبیر و تصرف در بدن دیگر بپردازد، نفس با بدن

مساوی است؛ یعنی یک بدن با یک نفس. (تفتازانی، ۱۴۰۹، ج ۳، ۳۲۴)

محقق طوسی در ابطال اجتماع دو نفس در یک بدن می‌نویسد: «و تعلق دو نفس به یک بدن، موجب اختلاف احوال بدن می‌شود؛ مثلاً یک نفس خواب می‌خواهد، دیگری بیداری، یکی حرکت می‌خواهد، دیگری سکون و... و این بالضروره محال است». (محقق طوسی، ۱۴۰۵، ق: ۳۸۵)

کلام علامه حلی در این مورد گویا است: «هر انسانی ذاتش را ذات واحد می‌یابد، اگر برای بدن دو نفس باشد، ذات انسان دو تا خواهد شد و این محال است؛ پس محال است که نفوس کثیر در بدن واحد تعلق بگیرد و همچنین عکس آن؛ یعنی اینکه نفس واحد به چند بدن تعلق بگیرد محال است». (علامه حلی، ۱۴۱۳، ق: ۱۹۰)

در مورد دو فرض دیگر، فرض اول اولویت بلکه تعین دارد؛ چون بدن قابلیت و استعداد تعلق نفس اول را داشته و خدا هم آن را به او عطا کرده و اینکه نفس دوم را به بدن نداده، معنایش این است که بدن قابلیت آن را نداشته و گرنه فیاض حکیم باید هر ممکن مستعد کمال را به کمالش برساند؛ زیرا وقتی قابلیت قابل کامل بوده و فاعلیت

فاعل هم تمام باشد- یعنی علت تامه تعلق نفس به بدن موجود باشد- تخلف معلول از علت تامه محال است. بنابراین شرط تعلق نفس دوم به بدن حاصل نیست تا این نفس به آن تعلق بگیرد.

### ب) امتناع جدایی نفس از بدن

متناسخان می‌گویند: با مردن بدن، نفس از بدن جدا شده، به بدن دیگر منتقل می‌شود و همچنین با مردن بدن دوم، به بدن سوم و... تا بی‌نهایت در همین دنیا در حال انتقال از بدنی به بدنی دیگر است.

سؤالی که اینجا قابل طرح است این است که: تصور تناسخی‌ها از نفس چیست؟ آیا صورت را عرض منطبع در موضوع یا صورت جوهری منطبع در ماده [نبات، حیوان و انسان] می‌دانند، یا نفس را مجرد می‌دانند؟

صورت اول برای نفس سه فرض قابل تصور است:

۱. نفس در بدن و موضوع اول منطبع باشد.
۲. نفس در بدن و موضوع دوم منطبع باشد.
۳. نفس در حال انتقال از موضوع اول به موضوع دوم.

لازمه حالت سوم وجود عرض بدون موضوع و صورت بدون ماده است که محال و نشدنی است؛ چون انطباق با انتقال، اجتماع نقیضین است؛ اما اگر نفس مجرد باشد یا مجرد تام است؛ یعنی در مقام ذات و عمل تام و مستقل و غیر وابسته است، یا مجرد ناقص است؛ یعنی در مقام ذات تمام و در مقام عمل وابسته به بدن است.

حال اگر نفس مجرد تام باشد؛ اشکال تناسخ این است که نگه‌داشتن بی‌نهایت و علی‌الدوام این نفس مستعد کمالات برتر، در بدن‌ها و مانع‌شدن از ملحق شدنش به عالم نور و روشنایی و رسید به کمالات مطلوبش؛ «یعنی از جهت علمی این نفس به عقل مستفاد برسد که مجمع صورت‌های موجودات باشد و از جهت عملی از ردایل اخلاقی تصفیه و به مکارم اخلاق آراسته شود»، با حکمت و عنایت الهی که باید هر ممکن مستعد کمالات را به تمام کمالات مورد اقتضایش برساند، ناسازگار است.

اما اگر نفس مجرد ناقص باشد؛ یعنی در مقام ذات مستقل و در مقام عمل وابسته به بدن باشد. اشکال تناسخ در این فرض این است که انتقال نفس از بدن در این فرض،

مستلزم تعطیلی نفس از تدبیر و تصرف در بدن است؛ چون وقتی نفس از بدن اول جدا می‌شود تا اتصالش به بدن دوم، هیچ‌گونه تدبیر و تصرف در بدن ندارد و این محال است؛ چرا که آنچه ما غیرمستقل فرض کردیم، غیرمستقل نباشد، به قول منطقیان این خلف و باطل است. (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱ م، ج ۹: ۷؛ مکی عاملی، ۱۴۱۱ ق: ۱۲۰؛ سبحانی، ۱۴۱۲ ق، ج ۴: ۳۰۴)

### ج) تناسخ و ناهماهنگی روح و بدن

از نظر فلسفی، اتحاد نفس و بدن، اتحاد طبیعی، حقیقی و واقعی است، نه ترکیب انضمامی؛ یعنی ترکیب نفس و بدن مثل ترکیبات صنعتی، از قبیل ترکیب تخت از چوب و میخ‌ها و چسب و... نیست و نیز مثل ترکیبات شیمیایی نیست که بعضی روی بعضی اثر می‌گذارند.

در ترکیب حقیقی، یک نوع وحدت بر اجزا حاکم است. این حاکمیت وحدت بر اجزا اقتضا می‌کند که تمام اجزا در سیر تکاملی کاملاً هماهنگ حرکت کنند؛ لذا از لحظه‌ای که نفس و بدن در کنار هم قرار می‌گیرند، هردو بالقوه هستند و شروع می‌کنند به حرکت به سوی به فعلیت رسیدن و هردو هماهنگ مراحل جنینی، طفولیت، نوجوانی، جوانی، میان‌سالی و پیری را پشت می‌گذارند و هر قدم به قدم از قوه به فعلیت می‌رسند. در هر مرحله از هراندازه قوه یا فعلیتی که بدن برخوردار باشد، نفس نیز از همان مقدار قوه و فعلیت بهره‌مند است.

چنانکه گفته شد یکی از خصوصیات اتحاد حقیقی آن است که میان اجزا هماهنگی کامل حاکم باشد. حال اگر تناسخ و انتقال نفس از بدنی به بدنی صورت بگیرد، چند فرض قابل تصور است:

- ۱- نفس از بدنی که از فعلیتی کمتر بهره‌مند است به بدنی که دارای سطح بالایی فعلیت است منتقل شود.
- ۲- عکس اول.
- ۳- نفس از بدنی به بدن دیگری منتقل شود که از حیث قوت و فعلیت همسان بدن خودش باشد.

در این سه فرض، برخی محققان معاصر تناسخ در فرض سوم را جایز می‌دانند؛ چون مستلزم ناهماهنگی نفس و بدن نیست.

این برهان در یک حالت صادق است و آن در جایی است که نفس کامل به بدن پایین از خودش تعلق بگیرد؛ یعنی بدنی که به کمالات و استعداد ذاتی‌اش به حد فعلیت نرسیده است. اما اگر به بدن کامل مساوی خودش تعلق بگیرد، در این صورت توافق و هماهنگی میان آن‌ها ایجاد می‌شود و این برهان دیگر صادق نخواهد بود. (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۹: ۲)

گرچه این برهان در انتقال نفس به بدن همسان با بدن اول، کاربرد ندارد؛ اما باز هم این انتقال محال است؛ چون انتقال نفس به بدن دوم دلیل و مرجح می‌خواهد و هیچ دلیلی وجود ندارد. علاوه بر اینکه در این انتقال، تعطیلی نفس از تصرف و تدبیر بدن لازم می‌آید که محال است، چنان‌که قبلاً اشاره شد. (سبحانی، ۱۴۲۵، ج ۲: ۲۲۳)

اشکال تناسخ در فرض اول و دوم، ناهماهنگی میان روح و تن است و ناهماهنگی میان اجزای مرکب حقیقی قابل‌پذیرش نیست؛ چون ترکیب حقیقی میان دو امری که یکی بالقوه و دیگری بالفعل باشد، محال است. (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۹: ۲ و ۳)

### نتیجه

تناسخ از نگاه آیات قرآنی و روایات رسیده از معصومین علیهم‌السلام یک عقیده انحرافی، باطل و در واقع انکار معاد است و از نگاه عقل نیز قابل‌قبول نیست؛ چون یا مستلزم اجتماع چند نفس در یک بدن است که عقلاً باطل است و یا تعطیلی نفس از تدبیر و تصرف در بدن را در پی دارد که نیز از نظر عقل باطل است و یا سر از مخالفت با حکمت الهی درمی‌آورد؛ چون حکمت الهی مقتضی آن است که هر ممکن مقتضی کمال را به کمال مطلوبش برساند و تناسخ می‌گوید نفس انسان به صورت همیشه در این عالم در حال تردد و انتقال از بدنی به بدنی دیگر می‌ماند.

دلایل عقلی و نقلی که تناسخیه بدان‌ها تمسک کرده‌اند، قابلیت استدلال برای ادعای آن‌ها را ندارند و اینکه آن‌ها از همسانی و شباهت تناسخ با برخی باورهای دینی خواسته‌اند صحت تناسخ را اثبات کنند، محل اشکال است و این‌گونه استدلال‌ها به خاطر عدم دقت کافی در حقیقت باورهای دینی است. اگر باورهای مشابهی که موردنظر



تناسخی است به درستی تبیین شود، به خوبی روشن می‌شود که هیچ‌یک از این باورها  
تناسخ نیست، گرچه اندک شباهتی میان آن‌ها در نظر ابتدایی به نظر می‌رسد.

## منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- اندلسی، ابن حزم (۱۴۱۶ق)، *الفصل فی الملل و الأهواء و النحل*، ج ۱، دارالکتب العلمیة، بیروت.
- ابن سینا، ابوعلی حسین (۱۳۶۴)، *رساله الأضحویة*، ج ۲، اطلاعات، تهران.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، ج ۳، دار صادر، بیروت.
- امام خمینی، سید روح الله (۱۳۸۵)، *تقریرات فلسفه*، ج ۲، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران.
- تفتازانی، سعدالدین (۱۴۰۹ق)، *شرح المقاصد*، ج ۱، الشریف الرضی، قم.
- تهانوی، محمد علی (۱۹۹۶م)، *موسوعة کشف اصطلاحات الفنون و العلوم*، ج ۱، بی نا، بیروت.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، *المفردات فی غریب القرآن*، ج ۱، دار العلم الدار الشامیة، بیروت.
- سبحانی، جعفر (بی تا)، *العقیده الاسلامیة*، مؤسسه امام صادق، قم.
- ..... (۱۴۱۲ق)، *الالهیات علی هدی کتاب و السنه و العقل*، ج ۳، المركز العالمی للدراسات الإسلامیة، قم.
- ..... (بی تا)، *الفکر الخالد*، مؤسسه امام صادق، قم.
- شریف مرتضی (۱۴۰۵ق)، *رسائل الشریف المرتضی*، ج ۱، دارالقرآن الکریم، قم.
- شهرزوری، شمس الدین (۱۳۷۲)، *شرح حکمة الاشراق*، ج ۱، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
- شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۴ق)، *الاعتقادات*، ج ۲، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، قم.

- شیخ مفید، محمد بن نعمان (۱۴۱۳ق)، ناشر، المسائل السرویه، ج ۱، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، قم.
- شیرازی، صدر المتألهین (۱۹۸۱ م)، الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۳، دار احیاء التراث، بیروت.
- ..... (۱۳۶۶)، شرح اصول الکافی، ج ۱، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴)، ترجمه المیزان، ج ۵، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۶۰)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، انتشارات فراهانی، تهران.
- طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵)، مجمع البحرین، ج ۳، کتاب فروشی مرتضوی، تهران.
- علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ق)، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ج ۴، مؤسسه النشر الإسلامی، قم.
- علامه مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق)، بحار الأنوار، مؤسسه الوفاء، بیروت.
- فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، مفاتیح الغیب، ج ۳، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- فراهیدی خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق)، کتاب العین، ج ۲، انتشارات هجرت، قم.
- فیاض لاهیجی، عبدالرزاق (۱۳۸۳)، گوهر مراد، ج اول، نشر سایه، تهران.
- قرائی، فیاض (۸۳۸۸)، ادیان هند، ج ۲، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد.
- کلینی محمد بن یعقوب (۱۳۶۲)، الکافی، ج ۲، انتشارات اسلامی، تهران.
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۰)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.

- مكارم شیرازی، ناصر(۱۳۷۴)، و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱، دارالکتب  
الإسلامیة، تهران.
- مکی عاملی، سید حسین یوسف(۱۴۱۱ق)، الاسلام و التناسخ، ج ۱، دار الزهراء،  
بیروت.
- محقق طوسی، خواجه نصیرالدین(۱۴۰۵ق)، تلخیص المحصل المعروف بنقد  
المحصل، ج ۲، دار الأضواء، بیروت.

